

بررسی بحث‌های اساسی وفود در سیره نبوی

منصور داداش‌نژاد

در این نوشته در رابطه با عناوین زیر بحث شده است:

۱. وفود در نگاه مورخان؛
۲. علت آمدن وفود؛
۳. وفود در مدینه؛
۴. نتایج مذاکرات پیامبر (ص) با وفود؛
- الف (دینی؛ ب (فرهنگی؛ ج (سیاسی؛ د (اقتصادی؛
۵. آیات وفود؛
۶. جدول وفود (بر اساس نام و زمان).

وفود در نگاه مورخان

آمدن وفود، نشان از همگانی شدن اسلام در جزیره العرب بود. این مسئله از ابتدا نظر مورخان را به خود جلب کرده و در این باره تالیفات مستقلی عرضه شده است. فهرست ابن ندیم و رجال نجاشی کتاب‌هایی را که درباره این موضوع نگاشته شده است، برشمرده‌اند. البته هیچ یک از این کتاب‌ها باقی نمانده و تنها مطالبی از مؤلفان آنها در کتاب‌های بعدی نقل گردیده است. ابن ندیم کتاب‌های زیر را در این موضوع برشمرده: کتاب الوفود، نوشته مدائنی که شامل وفود یمن و مضر و ربیع است؛ کتاب الوفود، نوشته هشام بن عدی؛ کتاب الوفود، نوشته هشام کلیبی.

نجاشی نیز در این موضوع به معرفی سه کتاب از مؤلفان شیعی پرداخته که گویای توجه آنان به این موضوع است:

الوفود علی النبی، از ابی عبدالله الحسین بن محمد بن علی الازدی النحوی (معاصر کلینی)؛ الوفود علی النبی و ابی بکر و عمر و عثمان، از عبد العزیز بن یحیی بن احمد الجلودی (استاد قولویه) (م. ۲۷۶)؛ وفود العرب

سال نهم هجری در سیره نبوی «سال وفود» نام گذاری شده است. وفود در تاریخ پیامبر اکرم (ص) به دسته‌هایی اطلاق می‌گردد که به عنوان نمایندگان و فرستادگان سیاسی قبایل، خدمت پیامبر (ص) آمدند و در برابر حکومت مدینه سر تسلیم فرود آورده، گاه قراردادهایی را بستند. اغلب این دسته‌ها که حدود هفتاد و یک نفر شمرش شده‌اند، پس از پیروزی قطعی پیامبر (ص) بر دشمنان و حاکمیت مسلم وی در جزیره العرب، روی به مدینه آوردند. آمدن اینان نشان از همگانی شدن دین اسلام و بسط قدرت حکومت تازه تأسیس مدینه در سراسر جزیره العرب داشت. هدف این نوشتار بررسی نکات اساسی مطرح شده درباره وفود است.

مسعود تقفی را از طریق ابن لهیعه از ابوالاسود از عروه نقل کرده‌اند.^{۱۱} طبری هیچ روایتی از عروه در این موضوع نقل نکرده است.

ابن شهاب زهری (م. ۲۲۴ق)

ابن شهاب کمی مفصل‌تر از استادش، عروه، به این موضوع پرداخته است. موضوع روایات زهری دربارهٔ وفود، به قرار زیر است: قتل فروه بن عمرو، که اسلام خود را اعلام کرده بود: این روایت را ابن اسحاق آورده.^{۱۲} طبری نیز همین روایت را از طریق ابن اسحاق از زهری نقل کرده است.^{۱۳}

وفد بنی تمیم: سه روایت در طبقات از زهری در بارهٔ وفد بنی تمیم آمده است.^{۱۴}

وفد کنده: یک روایت در طبقات، در این باره آمده.^{۱۵} در این باره آمده، ابن اسحاق، روایت وفد کنده را از زهری نقل کرده است.^{۱۶} همچنین این وفد در تاریخ طبری از طریق ابن اسحاق از زهری نقل شده است.^{۱۷}

وفد دارین: یک روایت در طبقات دارد.^{۱۸}

این سه روایت در طبقات از طریق واقدی، از محمد بن عبدالله، از زهری نقل شده است.

وفد خثعم: یک روایت در طبقات دارد.^{۱۹}

وفد کنانه: یک روایت در طبقات دارد.^{۲۰}

این دو روایت در طبقات از طریق ابن اسحاق از زهری نقل شده است. مجموعاً در طبقات زهری در سند پنج روایت جای گرفته است.

وفد هوازن: بخاری این وفد را از طریق زهری، از عروه نقل کرده

علی النبی، از ابوالقاسم المنذر بن محمد بن سعید بن ابی الجهم.^{۲۱}

شامی در سبیل الهدی برای واقدی کتابی با

عنوان کتاب الوفود نام برده است.^{۲۲} اما سزگین و محقق

مغازی الواقدی این کتاب را در زمرهٔ تالیفات واقدی نیابوده‌اند.^{۲۳}

عمده مورخان که به طور عام به سیرهٔ نبوی پرداخته‌اند فصلی را نیز به این موضوع اختصاص داده‌اند. سبک و تقسیم‌بندی مطالبه مختلف است. گاه مطالبه در قالب تقسیم بندی قبیله ارائه شده است، چنانکه ابن سعد در سه بخش عمده مضر و ربیع و یمن به بحث پرداخته و گاه به عنصر زمان، توجه بیشتری شده و تقسیم بر اساس زمان آمدن وفود صورت گرفته، چنانکه نویری چنین کرده است و گاه برای دستیابی آسان‌تر، مطالبه به صورت الفبایی مرتب شده است، چنانکه شامی در سبیل الهدی به این روش رفته است.

در اینجا به شماری از این مورخان - اعم از کسانی که از آنان تنها منقولاتی در لابه‌لای کتب بر جای مانده و کسانی که کتاب‌هایشان در دسترس است - به ترتیب زمان اشاره می‌کنیم:

- عروه بن زبیر (م. ۹۴ق)

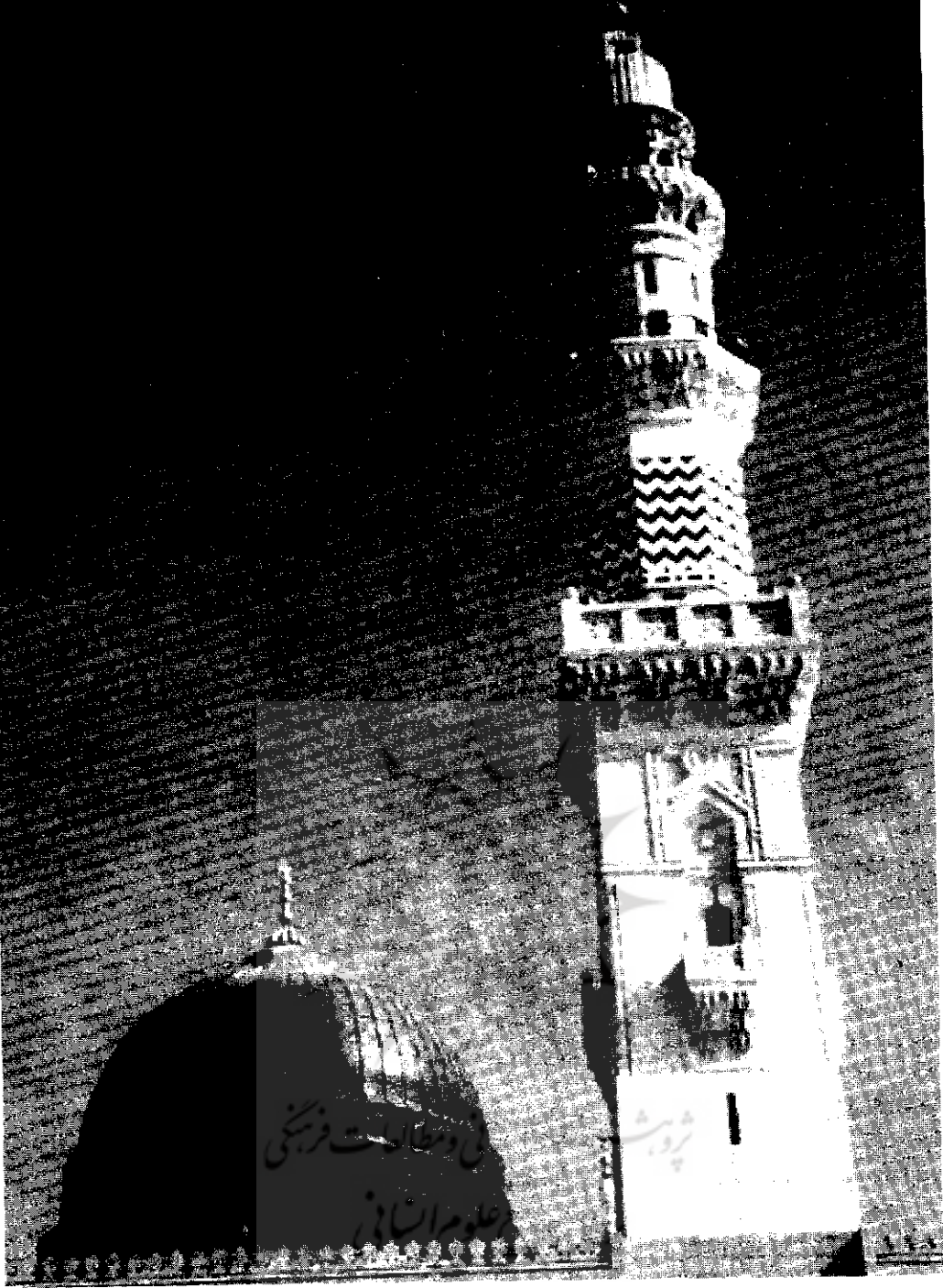
از عروه در این موضوع تنها سه روایت نقل شده است:

وفد عبد القیس: ابن سعد در طبقات تنها یک روایت از او دربارهٔ وفد عبد القیس از طریق واقدی از عروه نقل کرده است.^{۲۴}

وفد هوازن: بخاری در صحیح، آمدن وفد هوازن را از طریق ابن شهاب از عروه نقل کرده است.^{۲۵}

وفد ثقیف: بیهقی در دلائل النبوه و ذهبی در سیر، آمدن عروه بن

مسجد النبی، گنبد سبز (قبه الخضراء)



یک مورد در باره وفد ثقیف از موسی بن عقبه روایت کرده است^{۳۵}:

وفد بنی تمیم: بی ادبی به پیامبر (ص)^{۳۶}.

البته نپرداختن موسی بن عقبه به این مسئله حتی در حد استادش زهری نشان از توجه بیشتر وی به دیگر موضوعات سیره همچون مغازی دارد. هرچند تألیف وی در این زمینه کم حجم و مختصر بوده و به گفته ذهبی، به اضافه و تتمیم نیاز داشته است^{۳۷}.

- ابن اسحاق (م. ۱۵۱ ق)

سیره نویسان، به مرور علاوه بر افزودن موضوعاتی در سیره نبوی، به مسائل با حوصله و تفصیل بیشتری پرداخته‌اند. ابن اسحاق مفصل‌تر از پیشینیان خود به موضوع وفود پرداخته و به ندرت مطالب را در قالب سند آورده است. در تنظیم وفود - از لحاظ زمان و یا تقسیم بر اساس تیره - نظم خاصی در آن به چشم نمی‌خورد. در سیره ابن هشام به شانزده مورد از وفود

است^{۳۸}.

فرستادن عمرو بن حزم به یمن و نوشتن دستورالعملی برای او^{۳۹}. زهری مجموعاً درباره هشت وفد اخباری نقل کرده است که در مقایسه با اسلاف خود، بیانگر توجه بیشتر او به مسئله، و پرداختن مفصل‌تر وی به سیره نبوی است.

- موسی بن عقبه (م. ۱۴۱ ق)

ابن سعد و ابن اسحاق و طبری در موضوع وفود هیچ روایتی از موسی بن عقبه نقل نکرده‌اند.

ابن کثیر از وی روایات زیر را نقل کرده است:

وفد ثقیف: چند روایت درباره عدّه و خواسته آنان و امارت عثمان بن ابی العاص^{۴۰}. بیهقی در دلائل النبوه وفد ثقیف را به تفصیل و در پنج صفحه از موسی بن عقبه نقل کرده است^{۴۱}. همچنین ذهبی در سیر اعلام النبلاء

اشاره شده که دو برابر موارد یاد شده از زهری، استاد ابن اسحاق است. مؤلفان بعدی معمولاً از کتاب ابن اسحاق بهره برده و مطالب آن را نقل کرده‌اند. جالب است که ابن سعد با وجود توجه بسیار به این موضوع، به تالیف ابن اسحاق چندان اعتنا نکرده و از او، بیش از دو روایت نقل نکرده است. طبری در تاریخ، این کثیر در البدایه و نویری در نهایه الارب از سیره ابن اسحاق بهره کامل برده‌اند.

- هشام کلبی (م. ۲۰۴ ق)

پس از ابن اسحاق شاهد تالیفات مستقل در باره وفود هستیم. موضوع وفود از دید رقابت‌ها و امتیازات قبیله‌ای حائز اهمیت بسیار بود. قبیله‌ای که خود خدمت پیامبر (ص) رسیده و اسلام اختیار کرده بود، این اقدام را نقطه روشنی در کارنامه خود می‌شمرد و موجب شرف و امتیاز وی بر قبایل هم‌تای خود بود. تشدید رقابت‌های قبیله‌ای در نگارش مستقل در باب وفود، برای تبیین نقش هر قبیله، بی‌تاثیر نبوده است. به نوشته ابن ندیم، هشام کلبی کتابی مستقل در این موضوع نگاشته^{۳۲} و ابن سعد روایت مربوط به ۲۵ وفد را از او نقل کرده است. در الاصابه نیز می‌توان روایات وی را یافت.

- واقدی (م. ۲۰۷ ق)

آن چنان که از قراین و شواهد بر می‌آید واقدی در این زمینه کتابی تالیف کرده که عمده روایات آن را می‌توان در طبقات یافت. طبقات روایات مربوط به ۴۰ وفد را با سند واقدی ذکر کرده است. از نوشته‌های شامی و ابن کثیر بر می‌آید که واقدی کتابی در این زمینه نگاشته؛ گو این که منقولات آن از او واقدی، بر گرفته از طبقات است.

- مدائنی (م. ۲۲۸ ق)

مدائنی درباره این موضوع کتابی نگاشته، که ابن ندیم نیز به آن اشاره کرده است.^{۳۳} عنوان کتاب، بیانگر ساختار و ترتیب ذکر وفود بر اساس قبیله و منطقه است. این کتاب از سه قسمت وفود مضر، ربیع و یمن تشکیل شده. ابن سعد مطالب مربوط به ۲۱ وفد را از طریق و با سند مدائنی نقل کرده است. الاصابه نیز در حدود ۱۵ وفد را از او نقل نموده است.^{۳۴}

- ابن سعد (م. ۲۳۰ ق)

ابن سعد در طبقات به تفصیل به موضوع وفود پرداخته و در تقسیم‌بندی خاصی در سه بخش مضر، ربیع، و یمن - که همانند تقسیم بندی مدائنی است - به ۷۲ مورد از وفود اشاره کرده است. او در ذکر مطالب از سند غفلت نموده و مطالب را با ذکر سند کامل نقل کرده است. منابع ابن سعد در بحث وفود تماماً از واقدی و هشام کلبی و مدائنی است. هر یک از واقدی و کلبی و مدائنی تالیف مستقلی در زمینه وفود داشته‌اند، که قبل از این به آن اشاره شد و ابن سعد از روایات این مؤلفان در کتاب خود بهره برده است.

- خلیفه بن خیاط (م. ۲۴۰ ق)

خلیفه در تاریخ، بنایش بر ایجاز است؛ از این رو تنها در حد نام، به هفت وفد اشاره کرده است.^{۳۵}

- بخاری (م. ۲۵۶ ق)

بخاری در صحیح، اخباری در باره وفود بنو لیث، هوازن، تمیم، طی، وفد اشعریون، نجران، عبد القیس، بنو حنیفه و دوس آورده است. موضوع

عمده این روایات مسائل فقهی مطرح شده در این دیدارها است و از جمله به مسائلی در باب اذان و پوشیدن لباس حریر و استعمال ظروف خاص اشاره شده است.

- طبری (م. ۳۱۰ ق)

منبع عمده طبری در مبحث وفود، ابن اسحاق و واقدی است. او روایات ابن اسحاق را از طریق سلمه بن الفضل نقل کرده. طبری وفد ثقیفه سعد هذیب، بنو الحارث، ازد، زبید عبد القیس، بنو حنیفه، کنده، رفاعه، بنو عامر و طی، را از روایات ابن اسحاق نقل کرده است.^{۳۶}

طبری هم‌چنین وفود بنو تمیم، بهراء، سلامان، محارب، رهاویون، نجران، عبس، صدقه عدی بن حاتم را از روایات واقدی نقل کرده است.^{۳۷}

در تاریخ طبری هیچ روایتی از عروه و موسی بن عقبه در این موضوع به چشم نمی‌خورد؛ تنها یک روایت از زهری در باب وفد کنده از طریق ابن اسحاق نقل شده است.

- نویری (م. ۷۳۳ ق)

نویری در نهایه الارب نیز به تفصیل به موضوع وفود پرداخته و آن را بر اساس زمان در سه دسته تقسیم کرده است:

۱. وفودی که قبل از هجرت پیامبر (ص) و زمانی که در مکه بود خدمت پیامبر (ص) رسیدند که شامل وفد غفاره، ازد شنوه، همانان، طفیل بن عمرو دوسی و نصارای حبشه است. ابن وفود، بیشتر جنبه شخصی داشته و به نمایندگی از قبیله نبوده است.

۲. وفودی که بعد از هجرت و قبل از فتح مکه به مدینه آمدند. این وفود مجموعاً ۱۲ وفد است؛ شامل عبس و سعد العشیره و جهینه و مزینه و سعد بن بکر، اشجع، خشین، اشعرون، سلیمه، دوس، اسلم و جنام.

۳. وفودی که پس از فتح مکه آمدند که نویری همه آنها را آورده است.

منابع نویری در این قسمت - آن چنان که خود گفته - طبقات ابن سعد و سیره ابن هشام است. مبنای او در ذکر وفود ترتیب طبقات می‌باشد.^{۳۸}

- ابن کثیر (م. ۷۷۴ ق)

ابن کثیر در البدایه و النهایه به ۵۰ وفد اشاره کرده. منابع عمده او در وفود، ابن اسحاق، واقدی، بخاری، احمد بن حنبل و بیهقی است. ابن کثیر به روایات ابن اسحاق از طریق ابن هشام و نیز از طریق روایات یونس بن بکر دسترسی داشته است.^{۳۹}

به نظر می‌رسد ابن کثیر اقوال واقدی را از طبقات ابن سعد جمع آوری کرده است. هر چند وفودی را با سند واقدی ذکر کرده که طبقات سند دیگری به کار برده است. در موارد زیر ابن کثیر روایت را با سند واقدی آورده که بر خلاف طبقات است. ممکن است ابن کثیر تمام منقولات ابن سعد را از طریق واقدی می‌دانسته لذا به او نسبت داده است:

طبقات	البدایه
مدائنی	وفدمهره ^{۴۰}
هشام کلبی	وفدبنی رؤاس ^{۴۱}
هشام کلبی	بنوعقیل ^{۴۲}
مدائنی	وفدکنانه ^{۴۳}
مدائنی	وفدبکرین وائل ^{۴۴}

وفدجعمی^{۲۸} و اقدی

هشام کلی

- شامی (م. ۹۴۲ ق)

شامی در سبیل الهدی و الرشاد مفصل‌تر از همه به این موضوع پرداخته و به صورت ابجدی و الفبا به ۱۰۰ مورد از وفود اشاره کرده است. او چون آمدن اشخاص به صورت فردی را به عنوان وفد حساب کرده، شماره وفود را از دیگر کتب بیش‌تر بر شمرده است.

منبع عمده شامی - همچنان که خود گفته - طبقات ابن سعد است. اما او در موارد مختلفی گفته: «قال محمد بن عمر و ابن سعد»^{۲۹} که می‌تواند بیانگر استفاده مستقل از کتاب واقدی باشد. علاوه بر این، او در موردی اشاره می‌کند که واقدی کتابی در این زمینه نگاشته است. او از کتاب‌ها و مجامع حدیثی نیز بهره برده است.

از مجموع آنچه نوشته شده می‌توان به نحوه‌ی تطور و تکامل و توسعه تدریجی مسائل سیره‌ی نبوی پی برد. آماری که از شمار وفود به دست دادیم نشان می‌دهد که از جهت تعداد ذکر وفود هر چه پیش می‌رویم با تعداد بیش‌تری از وفود مواجهیم. اینک تعداد وفودی را که مورخان ذکر کرده‌اند بر حسب زمان بر می‌شماریم:

عروة بن زبیر (م. ۹۴ ق)

ابن شهاب زهری (م. ۱۲۴ ق)

موسی بن عقبه (م. ۱۴۱ ق)

ابن اسحاق (م. ۱۵۱ ق)

هشام کلی (م. ۲۰۴ ق)

واقدی (م. ۲۰۷ ق)

۴۰ وفد

مدائنی (م. ۲۲۸ ق)

ابن سعد (م. ۲۳۰ ق)

شامی (م. ۹۴۲ ق)

۱۰۰ وفد

علت آمدن وفود

آمدن عرب به سوی مدینه پس از حوادث مهمی اتفاق افتاد که عرب در برابر خود، چاره‌ای جز تسلیم یا شکست نمی‌دید. فتح مکه و سر فرود آوردن قریش، لشکرکشی مسلمانان به سوی روم در غزوه تبوک که یک پیروزی برای مسلمانان محسوب شد اعلام برائت از مشرکان و مهلت چهار ماهه به آنان، چاره‌ای برای عرب جز گسیل نمایندگان سیاسی و عقد پیمان با حکومت تازه تاسیس مدینه باقی نگذاشت.

ابن اسحاق گفته است: عرب در پذیرش اسلام منتظر قریش بود؛ زیرا قریش پیشوا و راهنمای مردم و صاحبان خانه‌ی خدا و حرم بودند. پس از فتح مکه و تسلیم شدن دشمن دیرینه و قوی پیامبر (ص)، عرب دانست که توان دشمنی یا پیامبر (ص) را ندارد، لذا اسلام را پذیرفت و نمایندگان را به سوی حکومت مدینه فرستاد.^{۳۰}

مورخان، سال نهم هجری را سال وفود نامیدند.^{۳۱} این نام‌گذاری از آن‌جا است که بیش‌تر وفود در این سال به مدینه آمده‌اند. هرچند پیش از سال نهم نیز بعضی از وفود خدمت پیامبر (ص) رسیده‌اند؛ چنان که وفد مزینه در سال پنجم به عنوان اولین وفد به مدینه آمدند.^{۳۲} ۱۲ وفد پس از هجرت و پیش از فتح مکه به مدینه آمدند. این وفود شامل عس، سعد العشیره^{۳۳}، جهینه مزینه، سعد بن بکر، اشجع، خشین، اشعرون، سلیمه دوس، اسلم و جنام است.

ابن اسحاق آمدن وفود را پس از فتح مکه و غزوه تبوک و اسلام تقیف ذکر کرده است.^{۳۴} موقعیت جغرافیایی وفودی که پس از فتح مکه به مدینه آمده‌اند نشان از آن دارد که نای اسلام در تمام جزیره‌ی العرب فراگیر شده است. شماری از این قبایل در شمال و جنوب و شرق حجاز و بعضی در قسمت نجد و برخی در شرق و عده‌ی زیادی نیز در جنوب جزیره‌ی العرب ساکن بودند.

وفودی که به مدینه آمدند انگیزه‌های مختلفی داشتند:

الف) پذیرش اسلام

بعضی قبایل برای پذیرش اسلام از روی اختیار^{۳۵} یا اکراه و برخی دیگر برای اعلام اسلام و دیدار با پیامبر (ص) و کسب اطلاعات بیش‌تر درباره‌ی مسائل و احکام دین جدید به مدینه آمدند. نماینده وفد عنس در جواب پیامبر (ص) که پرسید از روی ترس آمده یا رغبت؟ پاسخ داد: نه مالی در دست داری که از سر رغبت به آن آمده باشیم و نه در سرزمین نزدیکی هستیم که در دسترس لشکریان تو باشد و از ترس آمده باشیم. او گفت: تنها برای ایمان آوردن به خدا آمده است.^{۳۶}

اغلب وفودی را که از یمن آمدند می‌توان به ظاهر از این دست دانست. در منابع از گسیل لشکر به سوی یمن از طرف پیامبر (ص) جز در چند مورد هم‌چون نجران و قبیله سناء یاد نشده است. یمنیان بدون اینکه لشکری به سوی آنان رود، خود به سوی مدینه آمدند. پذیرش اسلام در واقع اعتراف به پذیرش سلطه‌ی پیامبر (ص) بدون هیچ شرطی بود.

وفد تحیب اسلام را پذیرفته، آن‌گاه وفدی را به همراه صدقات فرستادند.^{۳۷} وفد کلاب اسلام اختیار کرده، بعد خدمت پیامبر (ص) رسیدند.^{۳۸} وفد غافق عرض کردند ما صدقات خود را جمع کرده و خدمت شما آمدیم.^{۳۹} هم‌چنین وفد بلی، برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر (ص) رسیدند. وفد جیشان به دست معاذ بن جبل اسلام آوردند و برای دیدار با پیامبر (ص) به مدینه آمدند. هم‌چنین وفد نخع اسلام آوردند و با معاذ بن جبل نیز بیعت کردند.^{۴۰} وفد صلف نیز برای تأکید اسلام خدمت پیامبر (ص) رسید.

وفدی از ازد با ظاهری آراسته خدمت پیامبر (ص) آمدند و ایمان خود را اظهار کردند. پیامبر (ص) تبسمی کرد و از حقیقت ایمان آنان پرسید.^{۴۱} بنو اسد فخر می‌فروختند که بدون این که به سوی آنان لشکری آید اسلام آورده‌اند؛ آیه «یمنون علیک ان اسلموا...» در حقیقت نازل گشت. ضمام بن ثعلبه نیز که نماینده بنو سعد بن بکر بود برای اطمینان از صلح ادعای پیامبر (ص) در باره رسالت آمده بود، که چون پیامبر (ص) را صادق یافت اسلام گزید و تمام قبیله خود را نیز مسلمان کرد.^{۴۲}

چارود بن قیس نصرانی در وفد عبد القیس پس از اطمینان از اینکه دین جدید بهتر از دین قبلی است اسلام آورد.^{۳۷} به هر روی یکی از انگیزه‌هایی که عرب را به سوی مدینه کشاند آشنایی با دین جدید و احکام انسانی آن بود؛ هرچند وفود معمولاً اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کردند.

ب) مصالحه و حفظ جان

برخی دیگر از قبایل پس از این که غلبه نظامی پیامبر(ص) آشکار گشت برای در امان ماندن از بعوث آن حضرت به مدینه آمدند.

حسان بن ثابت در شعری خطاب به بنو تمیم به آنان می‌گوید اگر می‌خواهید خون‌هایتان حفظ شود و مالتان تقسیم نشود اسلام بیاورید.^{۳۸} وفد صلاء برای جلوگیری از حمله لشکر پیامبر(ص) به سوی آن حضرت آمدند.^{۳۹} وفد ختم نیز پس از حمله جریر بن عبد الله به سوی آنان و تخریب ذو الخلصه خدمت پیامبر(ص) رسیدند.^{۴۰} وفد اشجع پس از مواعده اسلام را پذیرفتند.^{۴۱} وفد ثقیف چون دیدند تمام اطرافشان آماده جنگ با آنان شده‌اند و از پس آنان بر نمی‌آیند تصمیم گرفتند به سوی مدینه آیند.^{۴۲} اینان هنگامی که به مدینه آمدند به اندازه‌ای به حکومت بدبین بودند که غذای مسلمانان را نمی‌خوردند تا این که یکی از صحابه (خالد بن سعید) با آنان همراه شود.^{۴۳} در نهایت نیز با اکراه اسلام را پذیرفتند و در قبول شرایط پیامبر(ص) در خود احساس ذنبت و پستی می‌کردند.^{۴۴}

دلایل خاص دیگری نیز برای آمدن وفود می‌توان ذکر کرد، مثلاً از برخی وفود نقل شده که چون دیدند همه عرب‌ها خدمت پیامبر(ص) آمدند برای این که «شر العرب» شناخته نشوند به سوی پیامبر(ص) آمدند و مسلمان شدند.^{۴۵} هم چنان که بعضی از وفود مانند وفد بنو تمیم^{۴۶} و وفد بنی تغلب و هوازن^{۴۷} برای آزادی اسیران خود خدمت پیامبر(ص) رسیدند.^{۴۸}

وفود در مدینه

پیامبر(ص) برای پذیرایی وفود، بهترین لباسش را می‌پوشید و اصحاب خود را نیز به آن امر می‌کرد. عمر از آن حضرت خواست تا حله‌ای سیرا^{۴۹} خرید و برای استقبال از وفود استفاده کند.^{۵۰} آن حضرت هنگام آمدن وفد مکنه حله یمنی بر تن داشت. وفود نیز هنگام آمدن به مدینه بهترین لباس‌هایشان را می‌پوشیدند. وفد غامد پیش از این که خدمت پیامبر(ص) برسند در بقیع توقفه و لباس‌هایشان را عوض کردند.^{۵۱}

در سال نهم هنگامی که بسیاری از قبایل به مدینه آمدند اختصاص منزلی برای اسکان وفود و پذیرایی از آنان ضرورت یافت. خانه مشهوری که برای وفود در نظر گرفته شد خانه‌ای بزرگ با درختان نخل بود،^{۵۲} که از آن رمله بنت الحارث بود. این خانه به «منزل الوفود» نام‌گذاری شد چنان که منزل سعد بن خیشمه در قبا به دلیل آمد و شد مهاجران جوان به «منزل العزابه» شهرت یافت. وسعت این خانه به اندازه‌ای بود که ساکنان بنی قریظه که شمارشان بسیار بود، در آن خانه محبوس شدند تا حکم سعد بن معاذ درباره آنان اجرا گردد.^{۵۳} در سیره نبوی از این خانه به سبب اسکان

وفود چندین بار نام برده شده است. وفود غسان، بنو ثعلبه عبد القیس^{۳۴} بنو فزاره، عذره^{۳۵}، بنو حنیفه^{۳۶}، محارب^{۳۷}، کلاب^{۳۸}، بنو تغلب^{۳۹}، خولان^{۴۰}، رهاویون^{۴۱} و نخع^{۴۲} در این خانه پذیرایی شدند.

شهرت منزل وفود از آن جا روشن است که پیامبر(ص) به محض آمدن وفود می‌فرمود «اینان را به همان منزلگاه وفود راهنمایی کنید».^{۴۳} البته بعضی از وفود در منزل یکی از آشنایان قبیله خود مسکن می‌گزیدند؛ چنان که وفد خشین که بعد از خیبر به مدینه آمدند بر ابو ثعلبه خشنی وارد شدند.^{۴۴} وفد بهراء بر مقداد بن عمرو وارد شدند که او نیز آنان را در خانه‌ای مسکن داد.^{۴۵} وفد ثقیف در خانه مغیره بن شعبه در بقیع پذیرایی شدند. وائل بن حجر نیز در منزلی در حره مسکن گزید.^{۴۶} در خانه عبدالرحمن بن عوفه وفد نخع سکنی گزیدند.^{۴۷} وفد زبید به خانه سعد بن عباده رفتند و در آن جا پذیرایی شدند.^{۴۸} وفد بلی در نزد رویع بن ثابت بلوی منزل گزیدند.^{۴۹} وفد ازد در خانه فروه بن عمرو منزل کردند.^{۵۰} وفد اشجع که صد تن بودند در شعب سلع منزل کردند.^{۵۱}

تهیه غذا برای وفود به عهده پیامبر(ص) بود. سهمی از اموال خیبر که به غنیمت به مسلمانان رسیده بود در اختیار پیامبر(ص) قرار گرفت تا برای مواردی از جمله پذیرایی از وفود به کار رود.^{۵۲} برای وفود دیگری که در خانه دیگر صحابه مسکن می‌گزیدند غذا فرستاده می‌شد و صاحب خانه در تهیه غذا یاری می‌شد.^{۵۳} در غالب موارد بلال عهده دار پذیرایی از میهمانان بود.^{۵۴} با تأسیس دولت اسلامی و قوت گرفتن آن، دیگر به هجرت افراد به سوی مدینه نیازی نبود، بلکه مسلمانان باید آیین جدید را به میان قبایل دیگر نیز می‌بردند. لذا پیامبر(ص) به وفود اعلام می‌کرد نیازی به هجرت نیست و از آنان می‌خواست که به منطقه خود بازگردند و هر جا که هستند تقوا پیشه کنند.^{۵۵} باز گشت اینان موجب تبلیغ و گسترش اسلام در مناطق مختلف بود. از سوی دیگر، مانند وفود در مدینه برای اهل آن، باعث محدودیت در معاش و مسکن بود؛ لذا وفد مزینه که سال پنجم با شمار انبوه به مدینه آمدند از اقامت در آن نهي شدند.^{۵۶}

شمار افراد و زمان توقف وفودی که به مدینه می‌آمدند مختلف بود: گاه یک تن به نمایندگی از طرف قبیله می‌آمد و گاه جمع زیادی را دو بیست نفر یا هفتصد نفر به عنوان وفد می‌آمدند. در مجموع سی وفد با افرادی بالاتر از ۱۰ نفر به مدینه آمدند.

توقف وفود در مدینه نیز متفاوت بود: وفد بلی: ۳ روز^{۵۷}، عبد القیس و ازد ۱۰ روز^{۵۸} و بنی لیت ۲۰ شب نزد پیامبر(ص) ماندند.^{۵۹}

نتایج مذاکرات پیامبر(ص) و وفود

هدف از پذیرش وفود، گسترش اسلام و افزایش قلمرو نفوذ اسلام در جزیره العرب بود. گاه به دستور خود پیامبر(ص) قبیله‌ای که اسلام آورده بود وفدی را به مدینه می‌فرستاد.^{۶۰} تلاش پیامبر مطیع کردن قبایل پراکنده در سراسر جزیره العرب و پیروی آنان از حکومت مرکزی مدینه بود. هدف گفت و گوها آشنا کردن وفود با مکتب جدید مدینه و آموختن حساسیت‌های دینی و فرهنگی و سیاسی اسلام بود. گفت و گو میان پیامبر(ص) و وفود و تقاضای طرح شده از سوی آنان معمولاً در چند موضوع کلی جای می‌گیرد

که به تبیین و توضیح آن می‌پردازیم:

الف) دینی؛ ب) فرهنگی؛ ج) سیاسی؛ د) اقتصادی
الف) دینی

پذیرش اسلام و آشنا کردن قبایل با احکام، شرایع و مسائل معنوی اسلام، از مهم‌ترین اهدافی بود که در پذیرش وفود دنبال می‌شد. پیامبر(ص) وفود را با تعالیم دین جدید آشنا می‌کرد و آنان را به تعلیم قرآن و سنت و آداب می‌داشت.

وفود معمولاً از ادیان و عبادات و احکام جاهلی خود می‌پرسیدند^{۳۱} و جواب می‌گرفتند. وفدی که از یمن آمده بود در باره خلقت آسمان و زمین سوالاتی کردند و پیامبر(ص) جوابشان را داد^{۳۲}. نماینده قبیله بنوسلیم در باره آسمان‌های هفت گانه و ساکنان آن پرسش‌هایی طرح کرد^{۳۳}. تعلیم قرآن به عنوان ابزاری برای آشنایی با معارف اسلام، از اموری بود که پیامبر(ص) اغلب وفود را به آن وا می‌داشت. به آنان خواندن قرآن و اوقات نماز و پرداخت زکات را می‌آموخت. بعضی از وفود خود خواهان آشنایی بیش‌تر با قرآن و سنت پیامبر(ص) بودند و در این زمینه سوالاتی را طرح می‌کردند^{۳۴}.

پیامبر(ص) برای آشنا کردن وفود با اسلام و نفوذ روح اسلام در آنان، از شیوه‌های مختلفی بهره می‌گرفت. برای وفد ثقیف خیمه‌ای در مسجد بر پا کرد تا شاهد قرآن خواندن و نمازگزاران مسلمانان از نزدیک باشند^{۳۵}؛ به مغیره بن شعبه که تمایل داشت از آنان در منزلش پذیرایی کند، گفت که منزل آنان باید در جایی قرار گیرد که صدای قرآن را بشنوند^{۳۶}؛ برای اطمینان بعضی نیز که از قبل دیندار بودند - همچون جارود بن عمر نصرانی که از طرف قبیله عبد القیس خدمت پیامبر(ص) رسید - ضمانت دین جدید کرد و آن را موجب هدایت او دانست^{۳۷}.

البته تأکید بر احکام و مبانی اسلام و مسامحه نکردن درباره آن‌ها، از ویژگی‌های آن حضرت بود. وفود گاه خواستار کسب امتیازات بیش‌تر و معافیت از یاره‌ای فرائض بودند. وفد ثقیفه خواهان لغو تحریم زنا و ربا و شراب و معاف بودن از نماز^{۳۸} و غسل به دلیل سردی هوای سرزمین‌شان^{۳۹} بودند که پیامبر(ص) با هیچ‌یک موافقت نکرد.

آن حضرت به وفود می‌فهماند که تشریح، تنها از ناحیه خداست و محرمات را خدا حرام کرده است. وفد جعفی طبق آیین جاهلی خوردن قلب را حرام می‌دانست. پیامبر(ص) فرمود: اسلام شما تنها با خوردن آن کامل می‌شود. این اعتقادات چنان در جان آنان رسوخ کرده بود که نمی‌توانستند نقض آن را بپذیرند چنان که وفد جعفی از خوردن قلب آزرده گشت و هنگام بازگشت مرتد شد^{۴۰}. پیامبر(ص) وفد جیشان را از خوراکی‌های مست کننده نهی فرمود^{۴۱} همچنین وفد عبد القیس را از مصرف چهار نوع ظرف حنتم، دبا، نقیر و مزفت منع کرد^{۴۲}. زیرا در این ظروف انگور یا خرما زودتر تبدیل به شراب می‌شدند می‌شدند و ممکن بود کسی بدون اطلاع از آن استفاده کند.

قبایلی که اسلام را می‌پذیرفتند، پس از پذیرش آن می‌بایست تمامی واجبات را ادا می‌کردند و از محرمات دوری می‌گزیدند؛ چنان که وفد ثقیف همان زمان که اسلام آوردند روزه نیز گرفتند^{۴۳}. حتی در باره زمان خوردن

سحری و افطار از خود دقت نشان می‌دادند تا این‌که بلال به آنان اطمینان می‌داد که پیامبر(ص) را در حال خوردن سحری یا افطار دیده است^{۴۴}. هم‌چنین پیامبر(ص) به محض اسلام وفد کننده از آنان خواست که لباس‌های حریر از تن بیرون بیاورند^{۴۵}.

رسول اکرم(ص) به اعتقادات مذهبی بسیار عنایت داشت. به شدت با بت‌پرستی مبارزه می‌کرد و قبل از هر چیز به آنان دستور می‌داد پس از بازگشته بت خود را منهدم کنند. از وفد خولان در باره «عم انس» بت قبیله پرسید^{۴۶} و به وفد ثقیف دستور داد که بت لات را از بین ببرند، و استمهال سه ساله آنان را نپذیرفت و تنها آنان را از شکستن بت به دست خود معاف کرد^{۴۷}.

به وفود سفارش نمود بتخانه خود را به مسجد تبدیل کنند؛ چنانکه در باره بت‌لات چنین شد^{۴۸}. قبیله اشج نیز بیعه خود را ویران کرد و به جای آن مسجد ساخت^{۴۹}. اولین نماز جمعه‌ای که در خارج از مدینه برگزار شد، در مسجد عبد القیس در ناحیه جوانی در بحرین بود^{۵۰}.

البته بعضی از وفود پذیرش اسلام را منتهی بر آن حضرت می‌شمردند که خداوند فرمود: «بمنون علیک ان اسلموا قل لا تمنوا علی اسلامکم». روشن است اسلامی که بعضی از قبایل پس از حاکمیت و تسلط پیامبر(ص) بر اکثر حجاز بر آن گردن نهادند جدای از ایمان و تنها اسلام ظاهری بود. ارتدادی که پس از رحلت پیامبر(ص) قبایلی چون بنو حنیفه، کنده و... بدان مبتلا شدند گویای این حقیقت است که اسلام آنان حقیقی نبود.

از اهل کتاب کسی مجبور به پذیرش اسلام نمی‌شد. آن حضرت برای حمیر نوشت: «من کان علی یهودیته او نصرانیته لا یرد عنها و علیه الجزیه؛ کسی که بر نصرانیت و یا یهودیت باقی بماند از آن باز گردانده نمی‌شود و تنها باید جزیه دهد»^{۵۱}. پیامبر(ص) با این قبایل در صورت درخواست آن‌ها تنها صلح برقرار می‌ساخت. با وفد نصارای بنی تغلب به شرط اینکه فرزندان خود را به نصرانیت ترغیب نمایند صلح کرد^{۵۲}.

پیامبر(ص) برای وفود جلوه‌هایی از اعجاز و تبرک خود را در ازدیاد غذا و شفای بیماران نشان می‌داد.

ب) فرهنگی

عنایتی کامل در زمینه تغییر فرهنگ جاهلی وفود به فرهنگ اسلامی وجود داشت. آداب و رُسومی که مخالف اسلام بود تأیید نمی‌شد. تلاش پیامبر(ص) در ملاقات‌ها صرف آشنایی آنان با روح فرهنگ اسلامی می‌شد. کوچک‌ترین رفتار مغایر با قوانین اسلام را به آنان گوشزد می‌کرد و از کنار آن به سادگی نمی‌گشت. مواردی که در زیر ذکر می‌شود همه نشان از حساسیت آن حضرت برای تغییر آداب و رسوم باطل آنان دارد. از مواردی که در برخورد آن حضرت با وفود به چشم می‌خورد «تغییر نام» است. در مواردی نام قبایل و افراد و اماکنی را که بار منفی داشت تغییر داد، از جمله:

بنو الزبینه بنو الرشد^{۵۳}؛

بنو غیان بنو رشان^{۵۴}؛

غوی (نام سرزمین) رشد^{۳۲}؛
 غاوی بن عبد العزی راشد بن عبد ربه^{۳۵}؛
 عبد عمرو عبد الرحمن؛
 عبد عوف بن اصرم عبدالله^{۳۶}؛
 عزیز بن ابی سبره عبدالرحمن بن ابی سبره (و فرمود: تنها خداوند عزیز است)^{۳۷}؛
 عبد العزی بن بدر عبد الله^{۳۸}؛
 طیب عبد الله^{۳۹}؛
 عزیز بن مالک عبد الرحمن^{۴۰}؛
 قاطع بن سارق بن ظالم ابو صبره (و فرمودند سارق و ظالم را رها کن)^{۴۱}.

پیامبر(ص) در برابر فخر فروشی و برتری طلبی جاهلی که از ارکان زندگی قبیله‌گرایی بود ساکت نبود؛ چنانکه شماس بن قیس و حسان بن ثابت را فرمود تا جواب فخر فروشی شاعر بنو تمیم را بدهند و قبیله بنو تمیم در نهایت اذعان کرد که شاعر و خطیب پیامبر(ص) بر شاعر و خطیب آنان چیره است. همچنین بی ادبی آنان را نیز که با فریاد خواستار خروج پیامبر(ص) بودند، خداوند خود پاسخ داد^{۴۲}. با وفد نجران فقط به دلیل اینکه با لباس‌های خاصی آمده بودند ملاقات نکرد تا آنکه روز بعد لباس‌هایشان را عوض کردند و به زی رهبان به خدمت پیامبر(ص) رسیدند^{۴۳}.
 وفود نیز مسائل رایج در میان خود را طرح کرده، از پیامبر(ص) جواب می‌گرفتند. وفد بنی سلامان درباره رقی سؤال کردند^{۴۴}. وفد بنو الرشد در باره عیافه و کوهانه و سنگ‌زدن از پیامبر(ص) پرسیدند و پیامبر(ص) آنان را از این عمل نهی کرد^{۴۵}. به قیابیل سفارش می‌فرمود که ظلم نکنند و کسی را مجبور به ازدواج ننمایند^{۴۶}. به پرسش‌های آنان در باره احکام و مسائل اسلامی همچون اوقات نماز نیز پاسخ گفته می‌شد^{۴۷}. بعضی وفود با این‌که خود با اختیار به سوی پیامبر(ص) آمده بودند اما از جهت فرهنگی به قدری مسائل جاهلی در رفتار و اعمال آن‌ها رسوخ کرده بود که در مقابل دعوت پیامبر(ص) به اسلام و خواندن قرآن برای آن‌ها، برای پذیرش اسلام روی به تبرک‌های خود آورده، قرعه‌زنی می‌کردند تا اگر بخت با این جدید بود و قرعه فال به نام او اصابت کرد، بر آن گردن نهند^{۴۸}.

صحابه، به وفد تقیف سلام و تحیت به روش اسلام را آموختند؛ هر چند آنان با تحیت جاهلیت بر پیامبر(ص) وارد شدند^{۴۹}. چون وفد صدف بنون سلام خدمت پیامبر(ص) رسیدند به آنان فرمود که مسلمان باید سلام کنند^{۵۰}. از وفد عدره نیز در باره علت این‌که به تحیت اسلام سلام نکردند جو یا شد^{۵۱}.

قرآن، احکام و معارف اسلام در برنامه آموزش به وفود قرار داشت. در منابع به وفور از توجه وفود به تعلیم قرآن یاد شده است و تصریح گردیده که در مدینه مشغول آموختن قرآن و سنت پیامبر(ص) بودند. حضرمی بن عامر در وفد بنو اسد سوره «عبس و تولى» را فرا گرفت و قرائت می‌کرد و افزوده‌هایی از خود در میان آیات می‌نهاد که پیامبر(ص) او را نهی کرد^{۵۲}. ابی بن کعب در تعلیم قرآن تلاش بیش‌تری داشت. در چندین مورد به نام او در این زمینه تصریح شده است^{۵۳}. کسانی نیز که در تعلیم قرآن و مسائل

اسلام می‌کوشیدند تشویق می‌شدند، عثمان بن ابی العاص در وفد تقیف با این‌که جوان‌تر از دیگران بود، به دلیل علاقه به فراگیری قرآن امامت تقیف را یافت^{۵۴}. فروه بن مسیک نیز به سبب یادگیری قرآن و فرائض اسلام امامت مراد و زبید و مذحج را به دست آورد^{۵۵}. همچنین اشج عبد القیس به علت آشنایی بیش‌تر با قرآن و فقه در جایزه تفصیل یافت^{۵۶}. ابی بن کعب به او قرآن می‌آموخته چنان‌که به دیگر اعضای وفد قرآن را یاد می‌داد^{۵۷}.
 جارود عبیدی مدتی را در مدینه سپری کرد و بر مسائل اسلامی تسلط یافت. تعلیم دین، از مسائل اساسی محسوب می‌شد؛ لذا به قیابیل سفارش می‌شد پس از بازگشت، قبیله خویش را از آموخته‌های خود آگاه سازند. پیامبر(ص) به وفد عبد القیس وصیت کرد که به سوی قبیله خود باز گردند و آنان را تعلیم دهند^{۵۸}؛ چنانکه پیامبر(ص) خود نمایندگانی را برای تبلیغ دین به همراه وفود به مناطق گسیل می‌داشته پس از بازگشت وفد بنو الحارث، پیامبر(ص) عمرو بن حزم انصاری را به سوی آنان فرستاد تا به آنان دین، سنت و احکام اسلام را بیاموزد و از آنان صدقه‌شان را باز ستاند^{۵۹}.
 همچنین رجال بن عوفه را به عنوان معلم قرآن به سوی اهل یمامه فرستاد که در فتنه مسیلمه کذاب مفتون گشت^{۶۰}. علاء بن حضرمی را نیز برای تعلیم شرایع اسلام و جمع آوری صدقات به سوی اهل عمان فرستاد^{۶۱}.

فرستادگان پیامبر(ص) موظف بودند علاوه بر تعلیم قرآن، مردم را با احکام اسلام و سنت پیامبر(ص) آشنا کنند. پیامبر(ص) به خالد که عازم نجران بود همین سفارش را کرد^{۶۲}. معاذ بن جبل نیز در یمن مشغول تعلیم قرآن و مسائل فرهنگی بود. مردم نیز از فرستادگان پیامبر(ص) انتظار داشتند آنان را با سیره پیامبر(ص) آشنا کنند. زنی در یمن از معاذ درباره حق همسر پرسید و انتظار آن داشت که معاذ معلوم نماید حق شوهر در دیدگاه نبوی چیست^{۶۳}. پیامبر(ص)، وهر بن یحس را برای تبلیغ به سوی ابناء فارس فرستاد و به او امر کرد مسجدی برای آنان بسازد. هنگامی که عمرو بن حزم رابه عنوان رئیس وفد بنو الحارث برگزیده دستور العملی برای وی نوشت که بندهایی از آن که مربوط به موضوع بحث است، نقل می‌شود:

- مردم قرآن بیاموزند و آن را بشناسند.
- کسی به قرآن بدون طهارت دست نزند.
- مردم از بهشت و دوزخ آگاه شوند.
- احکام حج و سنن و واجبات آن به مردم آموخته شود.
- از خواندن نماز در لباس نامناسب نهی شود.
- از پوشیدن لباس‌های نامناسب عورت‌نما پرهیز شود.
- از بستن مو بر پشت سر اجتناب شود.
- در پیشامدها کسی قبیله و عشیره خود را فرا نخواند.
- نمازها، در وقت خود خوانده شود.
- نماز جمعه بر پا گردد.
- غسل جمعه انجام شود.
- خمس غنیمت پرداخت شود.
- صدقات پرداخت شود (که به تفصیل مقدار آن در نامه ذکر شده).
- کسانی که واجبات مالی را می‌پردازند در ذمه خدا و رسول او هستند^{۶۴}.

ج) سیاسی

آمدن وفود، زمینه را برای وحدت امت و دولت اسلامی مهیا کرد و اسلام را به عنوان نظامی برای کل عرب ساکن جزیره‌العرب مطرح ساخت. پیامبر (ص) در برخورد با وفود، سیاستی پیشه کرد که بر بسط دولت اسلامی بینجامد. البته با زیاده خواهی‌های بعضی وفود - همچون تقاضای عامر بن طفیل که خواهان حکومت پس از پیامبر (ص) برای خود بود - موافقت نکرد و نیز با درخواست وفد اسلم برای گرفتن امتیازی که در میان عرب شهره شونده موافقت نکرد^{۱۵۸} و به مسیله که در وفد بنوحنیفه آمده بود فرمود: اگر شاخه درختی را بخواهی به تو نخواهم داد^{۱۵۹}. سیاست پیامبر (ص) برای جذب و جلب آنان به سوی مدینه این بود که اگر رؤسای قبایل و مناطق به سوی او می‌آمدند بر ریاستی که داشتند ابقا می‌شدند و اگر کسی زودتر می‌آمد پیامبر (ص) ریاست را به او می‌داد.

هنگامی که فروة بن مسیك مرادی بر اقران خود پیشی جست و خدمت پیامبر (ص) رسید، ریاست مراد و زبید و مذحج به او داده شد که همین موضوع زمینه رنجش کسانی همچون قیس بن مکشوح را فراهم آورد که خود را بر ریاست سزاوارتر می‌دید. شاید یکی از دلایلی که در ماجرای رده او را در جبهه حامیان اسود عنسی قرار داد همین مسئله باشد. در مواردی پیامبر (ص) خود دستور می‌داد که وفدی به مدینه آیند تا ارتباط نزدیک‌تری با مسلمانان برقرار نمایند. از جمله به خالد بن الولید که به سوی بنو الحارث رفته بود او نیز اسلام آورده بودند، دستور داد که وفدی از آنان به همراه خود به مدینه آورد^{۱۶۰}. همچنین به قبیله عبد القیس، خود نامه نوشت و از آنان خواست که عدای او را به مدینه بفرستند.^{۱۶۱} وفد نجران نیز پس از نامه‌ای که پیامبر (ص) برایشان نوشت به مدینه آمدند^{۱۶۲}. ذکر آمدن وفد درندگان به محضر پیامبر (ص) که در پاره‌ای از کتب سیره^{۱۶۳} آمده بیانگر همه گیر شدن دعوت اسلام است به گونه‌ای که برای درندگان نیز چاره‌ای جز تسلیم باقی نماند.

عمده‌ترین مسائل سیاسی که در مذاکرات میان وفود و پیامبر (ص) مطرح می‌گشت عبارت‌اند از:

پیمان صلح

پیامبر (ص) با وفود صلح برقرار می‌ساخت تا در فضایی امن اسلام در دل آنان نفوذ کند. کسانی که اسلام بر می‌گزیدند با دیگر مسلمانان برابر بودند و تمام حقوقی که یک مسلمان دارا بودند آنان نیز دارا بود. در نوع پیمان‌هایی که برقرار می‌شد قبایل در برابر دفاع پیامبر (ص) از آنان، و استفاده از چتر حمایتی حکومت مدینه و وظیفه یاری پیامبر (ص) را به عهده داشتند. مواده آن حضرت با دسته‌هایی که اسلام را نپذیرفتند - همچون نصاری نجران - به آنان فرصت استفاده از امان و ذمه پیامبر (ص) و خدا را می‌داد. البته با مشرکان تا زمانی که به اسلام نپیوستند و اسلام نگزیدند صلح برقرار نساخته چنان که مواده با تقیف را به پذیرش اسلام منوط کرد^{۱۶۴}. الفاظی که در نامه‌های پیامبر (ص) به کار رفته و دارای بار سیاسی

است عبارتند از: «امان»^{۱۶۵}، «جوار»^{۱۶۶}، «ذمه»^{۱۶۷}. امانی که قبایل می‌گرفتند برای آن‌ها اهمیت بسیاری داشت و دیگر قبایله‌ای جرأت تحکم و تجاوز بر آنان را نداشت. هنگامی که خبر وفات پیامبر (ص) به قبایله‌ای که در امان آن حضرت بود رسید، فردی از قبایله اظهار کرد که در حیات پیامبر (ص) از تجاوز دشمن در امان بودند:

الا لی الویل علی محمدکنت فی حیاته بمقعد
و فی امان من علو معتدی^{۱۶۸}

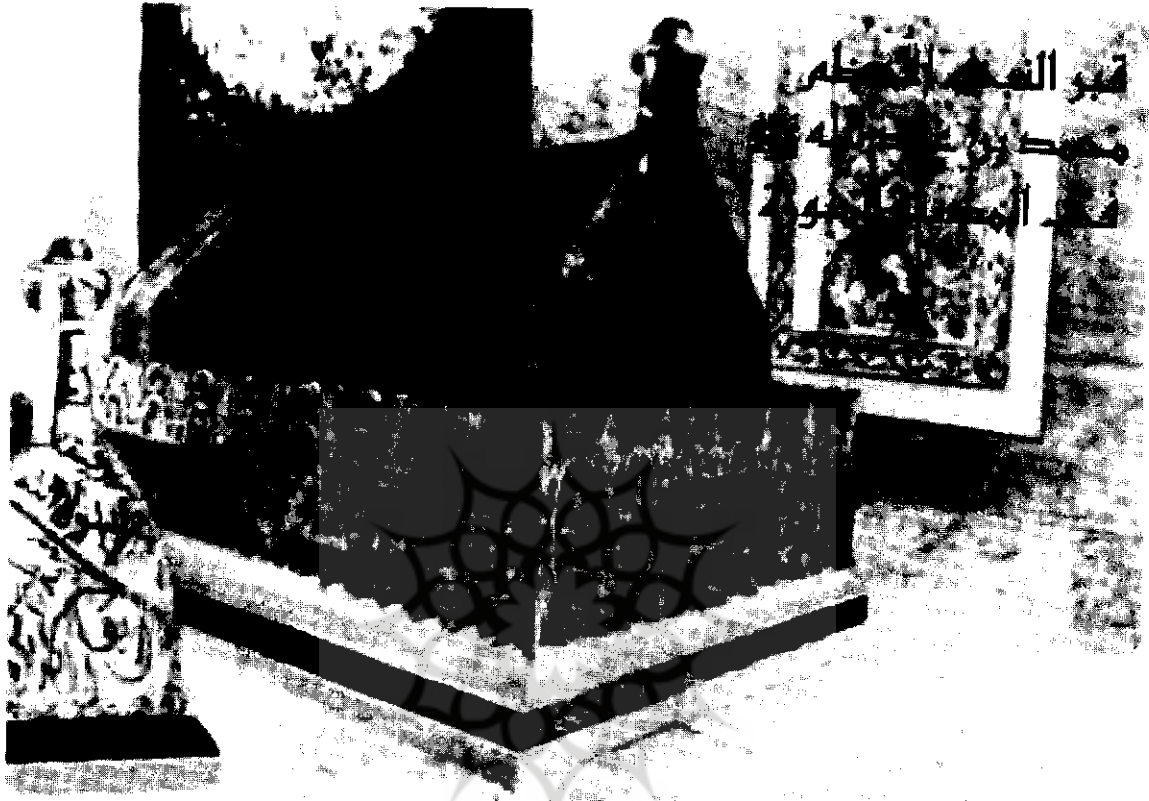
پیامبر (ص) در مواده به وفود اطمینان می‌داد که آنان را از سرزمین‌شان نخواهد راند و مورد غارت قرار نمی‌گیرند^{۱۶۹}. وفد تقیف از پیامبر (ص) خواستند که از سرزمینشان رانده نشوند پیامبر (ص) نیز پذیرفت^{۱۷۰}.

بیعت

نمایندگانی که به مدینه می‌آمدند معمولاً نماینده قبایل خود بودند. وفود پس از پذیرش اسلام با پیامبر (ص) بیعت می‌کردند.^{۱۷۱} این بیعت از طرف خود و قبایله آنان بود. وفد ثعلبه گفتند: «نحن رسل من خلفنا من قومنا و نحن و هم مقرون بالاسلام»^{۱۷۲} وفد محارب اسلام را پذیرفته گفتند: «نحن علی من وراثنا»^{۱۷۳}. درباره وفد بنو عقیل نیز پس از پذیرش اسلام می‌خوانیم: «بایموا علی من وراثهم من قومهم»^{۱۷۴}. همچنین در باره لقیط بن عامر آمده است که: «بایع عن نفسه و عن قومه». خزاعی بن عبد نهم نیز از طرف قبایله‌اش مزینه بیعت کرد^{۱۷۵}. نماینده قبایله بکر بن وائل نیز از طرف خود و قومش با پیامبر (ص) بیعت کرد^{۱۷۶}. وفد صءاء نیز با پیامبر (ص) بیعت کردند: «علی من وراهم من قومهم»^{۱۷۷}. چنان که مطرف بن کاهن به عنوان نماینده قبایله خود آمد و برای قومش امان گرفت^{۱۷۸}.

اما بعضی از وفود نمایندگی تمام قبایله را نداشتند و قدرت تصمیم‌گیری برای کل قبایله در دست آنان نبود. این افراد که در قبایله در اقلیت بودند، خود تصمیم به فرستادن وفدی خدمت پیامبر (ص) می‌گرفتند. پیامبر (ص) از وفدی که اشج در آن بود پرسید آیا از طرف خود و قبایله‌تان بیعت می‌کنید اشج جواب داد ما از طرف خود بیعت می‌کنیم و اگر کسی را بفرستی با هر که به مخالفت ما برخیزد می‌جنگیم^{۱۷۹}. عمرو بن مالک کلابی نیز که اسلام آورد و به سوی قبایله خود رفت نتوانست آنان را به اسلام جذب کند^{۱۸۰}.

مضمون بیعت آنان «اسلام» بود^{۱۸۱}. تعبیر دیگری همچون بیعت بر «اقامة نماز و پرداخت زکات»^{۱۸۲} و «ازاله شرک»^{۱۸۳} و بیعت بر «آنچه پیامبر (ص) آن را دوست دارد و آنچه مکروه می‌شمرد»^{۱۸۴} نیز به عنوان مضمون بیعت با آنان آمده است. اما در موارد متعددی تنها اشاره شده که بیعت بر اسلام صورت گرفته؛ یعنی بیعت گرفته می‌شد که همانند یک مسلمان واجبات را انجام دهند و از محرمات پرهیز نمایند. مضمون این بیعت قتال به همراه پیامبر (ص) و یا هجرت نبوده است؛ مضمون بیعت تنها وفاداری به اسلام و احکام آن بود. البته پذیرش اسلام، خود به نوعی الحاق به حکومت مدینه بود که باید جانب او را نگه دارند و از آن حمایت کرده، مسلمانان را بر مشرکان یاری دهند^{۱۸۵} و نصح خود را از حکومت دریغ



خودشان را بر آنان ریاست و امارت نهد که پیامبر (ص) این تقاضای آنان را پذیرفت.^{۳۶}

نکنند.^{۳۷}

اغلب رؤسای که انتخاب می‌شدند تثبیت همان ریاست پیشین آن‌ها بود. در باره بعضی از این افراد تعبیر شده که سید قومش بوده وفد اشج به پیامبر (ص) عرض کردند که او سید آنان و فرزند سید آنان است.^{۳۸} در باره جارود عبدی که ریاست وفد را به عهده داشت گفته شده است که سید قومش، و در جاهلیت شریف بود.^{۳۹} البته بعضی از رؤسای که پیامبر (ص) بر می‌گزید گویا از بزرگان و اشراف و از رؤسای سنتی قبایل نبودند و چندان نفوذی در میان تمام قبیله نداشتند؛ از همین رو بعداً در برخورد با رؤسای سنتی قبایل با مشکلاتی مواجه می‌شدند. فروة بن مسیک مرادی که سابقه‌ای در ریاست قبیله نداشت به ریاست مراد و زبید و مدحج انتخاب شد که حساسیت‌هایی را در مخالفت با وی برانگیخت. هم‌چنین اشج عبد القیس نتوانست از طرف قبیله خود با پیامبر (ص) بیعت کند که بیانگر عدم نفوذ و نداشتن پایگاه والا در میان قبیله است. البته تعیین رئیس در عمدۀ موارد تنها برای مسلمانان آن قبایل بوده تا رئیس بتواند ارتباط و اتحادی میان مسلمانان این چند قبیله برقرار کند. این ریاست گاه شامل چندین قبیله و بطن بود.

تعیین رئیس

پیامبر (ص) در توسعه حاکمیت سیاسی مدینه در میان قبایل دور افتاده از مرکز می‌کوشید. کثرت وفود و نامه‌هایی که پیامبر (ص) با عناوین مختلف به اشخاص صاحب نفوذ در یمن فرستاد، خود گویای پراکندگی قبایل و نبودن قدرت غالب و حکومت مرکزی در منطقه است. سعی ایشان بر این بود که این تشتت را به اتحاد تبدیل، و آنان را تحت عنوان کلی‌تری جمع کند. هدف او جمع‌آوری قبایل پراکنده در سایه مرکزیت واحد با عقیده واحد بود.

یکی از اقدامات پیامبر (ص) در این زمینه نصب رئیس قبیله بود که موجب تحکیم حاکمیت سیاسی مدینه بود. از قبایل کوچکی که خدمت پیامبر (ص) می‌رسیدند یک نفر که معمولاً شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین آنان بود به ریاست انتخاب می‌شد تا او در برابر پیامبر (ص) مسئول باشد. پیامبر (ص) دسته‌هایی را که خدمت می‌رسیدند بدون تعیین رئیس و سرپرست رها نمی‌کرد. از وفد سعد بن هذیم خواست که یک نفر را به عنوان امیر خود برگزینند.^{۴۰} وفد ثقیف از پیامبر (ص) خواستند غیر از

بعضی از قبایلی که برای آنان رئیس تعیین شده عبارت‌اند از: در وفد ازد شنهوه، سرد بن عبد الله را به ریاست مسلمانان برگزید و به او دستور داد که با مشرکان قبایل یمن بجنگد.^{۳۸}

در وفد جعفی، قیس بن سلمه را به عنوان عامل و امیر مران و موالیشان و کلاب برگزید.^{۳۹}

فروه بن مسبک را بر مراد و زبید و مذحج رئیس گرداند.^{۴۰} طفیل بن عمرو دوسی را مسئول قبیله خود کرد. جریر بن عبد الله بجلی را رئیس قبیله خود کرد. سعد بن ابی ذباب را والی اهل سره کرد. قیس بن حصین را به ریاست قبیله خود، بنو الحارث برگزید.^{۴۱} به رفاعه بن زید جنامی ریاست قبیله‌اش را بخشید.^{۴۲} در وفد صدها برای آنان امیر و عاملی تعیین کرد.^{۴۳}

پیامبر (ص) علاوه بر این که ریاست قبایل را - که یک ریاست محلی بود - تعیین کرد، یمن را به چندین منطقه کلی تقسیم نمود تا این قبایل کوچک تحت فرمان آن‌ها باشند. ریاست این مناطق از سوی حکومت مرکزی تعیین می‌شد که معمولاً افراد غیر بومی آن مناطق بودند. البته نفوذ این عمال در برابر رؤسای محلی قبایل که پیامبر (ص) آن‌ها را تثبیت کرده بود محدود می‌شد. تقسیمات جدید چنین ذکر شده است:

منطقه و مخلاف جند که معاذ بن جبل ریاست آنجا را بر عهده داشت؛ منطقه تهامه که طاهر بن ابی هاله در آنجا مستقر بود؛

مخلاف حضرموت که زیاد بن لبید بیاضی به عنوان حاکم بود؛

مخلاف صنعاء که شهر بن یاذان بعد از وفات پدرش حاکم بود.

البته منابع تاریخی از تقسیم یمن به مناطق مختلف دیگری نیز سخن گفته‌اند که همه حکایت از تغییر اداره سستی این مناطق و کاستن از نفوذ قبایل دارد. در یمن از عاملان دیگری نیز نام برده شده که منصوب پیامبر (ص) بودند و مناطقی تحت نفوذ آن‌ها بود؛ همانند عمرو بن حزم که در نجران بود و عامر بن شهر همدانی که در منطقه تحت نفوذ همدان بود و خالد بن سعید که مسئول صدقات مذحج بود و ابو موسی اشعری که قبلاً در تهامه بود و بعد به مارب آمد.

تمام مواردی که پیامبر (ص) شخصی را بر می‌گزیدند به عنوان امارت نبود. در بعضی از موارد شخصی که از طرف پیامبر (ص) تعیین می‌شد تنها برای اقامه نماز بود؛ چنان که از سفارش پیامبر (ص) به عثمان بن ابی العاص - که امامت ثقیف را بدو داد - درباره رعایت حال ناتوانان در خواندن نماز بر می‌آید که ماموریت او تنها برگزاری نماز جماعت بوده است.^{۴۴} بعضی اخبار تاریخی نیز از حضور معاذ بن جبل در یمن برای تعلیم مسائل فرهنگی یاد کرده‌اند. ماموریت او گردش در مناطق مختلف یمن برای تعلیم قرآن بوده است.^{۴۵}

در تعیین امام جماعت، ملاک آشنایی فرد با قرآن و معارف اسلام بود؛^{۴۶} چنانکه جوان نورسی، تنها به سبب آن که از قرآن بیشتر آگاه بود به امامت برگزیده شد.^{۴۷} پیامبر (ص) از وفود می‌خواست که هنگام نماز آنان گویند و بزرگ‌ترین خود را به امامت برگزینند.^{۴۸}

عدای از افراد تنها برای جمع آوری صدقات تعیین می‌شدند. خالد بن سعید بن العاص به همراه فروه بن مسبک فرستاده شد تا مامور جمع آوری صدقات باشد.^{۴۹} همچنین عدی بن حاتم عامل جمع آوری صدقات قومش

شد.^{۵۰}

ابو عبیده جراح را با وفد نجران فرستاد تا در رفع اختلافات و خصومات آنان حکم کند و از آنان جزیه بگیرد.^{۵۱}

در انتخاب رئیس، صحابه گاه اعمال نظر کرده، خواسته خود را بر پیامبر (ص) عرضه می‌کردند؛ چنان که در وفد بنو تمیم ابوبکر از پیامبر (ص) خواست قعقاع بن معبدین زراره را به امارت انتخاب نماید و عمر خواست اقرع بن حابس به امارت برگزیده شود. دعوا و مشاجره بین آن‌ها بالا گرفت و در این باره آیه «یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله و رسوله...» نازل گشت.^{۵۲}

د) اقتصادی

از جمله مسائل مورد مذاکره، سه زمینه از مسائل اقتصادی بود:

۱. تشریح وظایف مالی مسلمانان

پیامبر (ص) واجبات مالی مسلمانان را به آنان توضیح می‌داد. برای اکثر وفود وظیفه پرداخت زکات در غلات و صدقه گاو، گوسفند و شتر را تشریح می‌کرد و نامه‌هایی در این زمینه برای آنان می‌نوشت. برای وفد اسلم و بارق و حمیر و مراد نامه‌های جداگانه‌ای نوشت و وظایف مالیشان را تشریح کرد.^{۵۳} پرداخت واجبات مالی موجب تقویت اقتصادی دولت مدینه می‌شد.

پیامبر (ص) فردی را به عنوان مصدق و جمع‌کننده صدقات و زکوات تعیین می‌کرد که گاه فردی از خود قبیله بود^{۵۴} و گاه فردی از غیر قبیله بود که همراه قبایل می‌کرد تا از آنان دیون مالیشان را باز ستاند. از جمله به همراه فروه بن مسبک مرادی، خالد بن سعید بن العاص را به عنوان مصدق فرستاد.^{۵۵}

۲. قرق و تیول

پیامبر (ص) در اعطای امتیازات مالی - بر خلاف امتیازات سیاسی و دینی - سخت نمی‌گرفت و در موارد بسیار به تقاضای بخشش کسانی که خدمت آن حضرت رسیده بودند پاسخ مثبت داده، سرزمین‌هایی را برای آنان اقطاع می‌کرد. این سرزمین‌ها پس از اقطاع در اختیار شخص یا قبیله قرار داشت و کس دیگری حق تصرف در آن را نداشت. انگیزه اقطاعات گاه تألیف قلوب بود که هدف از آن نشر اسلام بود. از جمله این موارد می‌توان از اعطای سرزمین‌هایی به مجاعه یمانی و حمزه بزرگ بنو عذره نام برد.^{۵۶} اقطاعات خارج جزیره نیز برای تألیف قلوب بود؛ مثل اقطاع حبری و عینون به تمیم‌داری^{۵۷} و اقطاع زمینی در فلسطین به ابو نعلبه حسنی. گاه در باره سرزمینی تقاضای اقطاع می‌شد که بر سر آن اختلافاتی بود. قبایل برای فیصله دادن به اختلافاتی که در باره محدوده تحت اختیار قبیله بود و یا اختلاف بر سر آب و چراگاه از پیامبر (ص) تقاضای اقطاع این قبیل موارد را می‌کردند.

در صورتی که پیامبر (ص) منطقه‌ای را برای قبیله‌ای می‌نوشت دیگران در آن حق منازعه نداشتند.^{۵۸} البته این اقطاعات مشروط به این بود که حق یا ملک غیر نباشد و نیز از منافع عامه نباشد. مثلاً برای بلال بن

حارث، معادنی را داد که در سرزمین مزینه بود، اما از اقطاع مواردی که منفعت عامه در آن باشد امتناع ورزید؛ چنان که معدن نمکی را در مارب به شخصی اقطاع کرد اما پس از اطلاع از ارزش آن، آن را از او پس گرفت^{۳۳۰}. هم چنان که سرزمین قبیله‌ای را به قبیله دیگر نمی‌داد^{۳۳۱}. سرزمین دهناء را برای بکر بن وائل نداد؛ چون قبیله تمیم نیز باید از آن استفاده می‌کرد^{۳۳۲}. وادی شیوه سرزمینی بود که اشعث بن قیس و کنده با وائل بن حجر در باره آن اختلاف داشتند پیامبر(ص) آن سرزمین را برای وائل بن حجر نوشت تا دیگر کسی در باره آن با وی معارضه نکند^{۳۳۳}.

بعضی از اقطاع‌ها تنها تثبیت و اقرار املاکی بود که در دست رئیس قبیله قرار داشت. اذن پیامبر(ص) در این زمان که رئیس دولت اسلامی بود و اختیار تمام سرزمین‌های تحت حکومتش را داشت برای مشروعیت تصرفات لازم بود. وائل بن حجر حضرمی از پیامبر(ص) خواست که تمام سرزمین‌هایی را که در جاهلیت در دست داشت به او واگذار کند. این تقاضا از آن جهت بود که می‌خواست اقرار و اذن حاکم اسلامی جدید را برای خود داشته باشد تا کسی نتواند با وی معارضه کند^{۳۳۴}. با کسب اجازه از پیامبر(ص) دیگر کسی حق نداشت بدون اجازه آنان در آن سرزمین‌ها وارد شود و از آن بهره برداری نماید. البته پیامبر(ص) برای ترغیب سران عرب به اسلام و تمایل آنان به حکومت مدینه به آنان نوشت: در صورت قبول اسلام آنچه را از اراضی در دست آن‌هاست تثبیت می‌کند و از آنان باز پس نمی‌ستاند. احکامی نیز برای بعضی از زمین‌ها صادر کرد؛ چنان که به درخواست وفد ثقیف، صید منطقه وج و کندن درختان آن را که در قلمرو سرزمین ثقیف بود منع کرد و برای کسی که از این امر تخلف می‌نمود تازیانه و کشیدن دندان مقرر کرد^{۳۳۵}. در این‌جا به مواردی از این اقطاع‌ها اشاره می‌کنیم:

- به لقیط بن عامر، نظیم را بخشید^{۳۳۶}.
- برای قشیر بن کعب اقطاعی کرد و کتابی برایش نوشت^{۳۳۷}.
- به ابو سبره یزید بن مالک، وادی حردان را بخشید^{۳۳۸}.
- به رقاد بن عمرو بن ربیع در وفد جمعه باغی در فلج بخشید^{۳۳۹}.
- به حصین بن اوس اسلمی، فرغان و ذات اعشاش را داد^{۳۴۰}.
- به یزید بن طفیل حارثی، مژه را داد^{۳۴۱}.
- به بنو الضباب، ساربه را داد^{۳۴۲}.
- به عاصم بن الحارث، نجمه از راکس را داد^{۳۴۳}.
- به عوسجه بن حرمله جهنی، ما بین بلکته تا مصنعه و تا جفلات را بخشید^{۳۴۴}.
- به بنو شخ از جهینه، منطقه صفینه را داد^{۳۴۵}.
- به عده بن خالد، ما بین مصبعا تا زح و لوابه الخرار را داد^{۳۴۶}.
- به سلمه بن مالک سلمی، مدفو را داد^{۳۴۷}.
- به هوته بن نبیسه، منطقه جفر را داد^{۳۴۸}.
- به الاجب بنی سلیم، فالس را داد^{۳۴۹}.
- به حصین بن نضله اسدی، اراما و کسه را داد^{۳۵۰}.
- به سعید بن سفیان رعلی، نخل سوارقیه را داد^{۳۵۱}.
- به بنو قنات بن یزید مزود را داد^{۳۵۲}.
- به بنو قنات بن ثعلبه، محبس را داد^{۳۵۳}.

- برای وفد جرش قرقگاهی قرار داد^{۳۳۴}.
- برای عمرو الاصم چاهی در ذی القصبه بخشید^{۳۳۵}.
- برای وفد بنی شیبان دهناء را نوشت.
- به وفد بنی عقیل عقیق را بخشید^{۳۳۶}.
- به وفد همان خارف و یام و شاکر را اقطاع کرد^{۳۳۷}.
- به وفد طییء سرزمین فید را اقطاع کرد که در حوزه همان قبیله بود^{۳۳۸}.
- خبری و عینون را به نعیم بن اوس داری بخشید^{۳۳۹}.
- به راشد بن عبد ربه رهاط را بخشید^{۳۴۰}.
- به مجاعه بن مراره سلمی غوره و غرابه و حبل را داد^{۳۴۱}.

۳. جایزه

پیامبر(ص) معمولاً به وفود جایزه می‌داد. این جایزه تنها به وفودی اختصاص داشت که اسلام را می‌پذیرفتند. در وفد نصاری بنی تغلب تنها به مسلمانانش جایزه داد^{۳۴۲}؛ مقدار آن نیز برای هر نفر معمولاً دوازده لوقیه بود که به تناسب افراد کم و زیاد می‌شد. این مسئله در نظر آن حضرت به قدری مهم بود که هنگام وفات، جائزه به وفود را جزء وصایای خود قرار داد^{۳۴۳}.

موارد دیگری نیز از امور مالی یافت می‌شود که جنبه عمومی نداشته و در غالب وفود در باره آن بحثی انجام نگرفته است؛ چنان که از وفد باری خواست که اگر مسلمانی از سرزمینشان عبور کرد تا سه روز از او پذیرایی کنند^{۳۴۴}. این قبیل دستورها خود زمینه ساز ایجاد اتحاد و اخوت بر محور اسلام و اهمیت دادن به یک مسلمان است؛ به گونه‌ای که مسلمان در سرزمین مسلمان دیگر احساس غربت نکند. همچنین از اهل کتاب که با آن حضرت قرار مواعده بستند جزیه گرفت، که از آن جمله‌اند نصاری نجران.

آیات نازل شده در باره وفود

- نزول سوره نصر «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا...» در باره آمدن وفود و پذیرش اسلام^{۳۴۵}.
- سی و چند آیه از سوره آل عمران در باره وفد نصاری نجران نازل شده است^{۳۴۶}.
- بنو اسد افتخار می‌کردند که بدون این که پیامبر(ص) وفدی به سوبیشان بفرستد اسلام آوردند که آیه: «بِمَنْوَنَ عَلِيكَ أَنْ أَسْلَمُوا^{۳۴۷}» درباره آنان نازل گشت^{۳۴۸}.
- نزول «إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ مِنْ وِجَاءِ الْحِجْرَاتِ أَكْثَرُهمْ لَا يَعْلَمُونَ» درباره وفد بنو تمیم که تعجیل نمودند و با فریاد از پیامبر(ص) خواستند نزد آنان آید^{۳۴۹}.
- نزول: «اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى... وَ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنَ الْوَالِ» در باره عامر بن طفیل و اربد بن قیس که به عنوان وفد بنو عامر به مدینه آمدند، اما قصد کشتن پیامبر(ص) را داشتند، عامر در راه بازگشت به قبیله از ناحیه گردن دچار طاعون شد و مُرد. اربد نیز در قبیله گرفتار صاعقه آسمانی شد و آیه «وَ يُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ» درباره او نازل گشت^{۳۵۰}.

جدول وفود بر اساس الفبا

این جدول بر اساس اطلاعات الطبقات الکبری ابن سعد تنظیم شده است.

نام وفد	زمان	تعداد	رئیس	ملاحظات
احمس		۲۵۰ نفر	قیس بن عزره احمسی	
ازد		۱۰ او اندی	صرد بن عبد الله	
ازد عمان				فرستادن علاء حضرمی برای تعلیم شرایع و جمع آوری صدقه
اسد	سال نهم	۹ گروه	حضرمی بن عامر	درخواست نفرستادن بعث
اسلم			عمیره بن اقصی	
اشجع	سال خندق و یا بعد از بنو قریظه	۷۰۰ نفر	مسعود بن رخيله	
اشعربون	زمان خیبر	۵۰ نفر		
السباع				
بارق				درختانشان کنده نشود و بلادشان چرا نشود، مسلمان عابر را تا ۳ روز پذیرایی کنند
باهله	بعد از فتح مکه		مطرف بن کاهن	

بجیله	سال دهم	۱۵۰ نفر	جریر بن عبد الله	فرستادن جریر برای هدم ذو الخلصه
بکر بن وائل				
بلی	سال نهم		ابو الضباب	
بنو بکاء	سال نهم	۳ نفر	معاویة بن ثور	
بنو عبد بن عدی				اگر با غیر قریش بجنگی با تو هستم
بنو نهد	سال نهم			
بهراء		۱۳ نفر		
تجیب	سال نهم	۱۳ نفر		
تغلب		۱۶ نفر		تنها به مسلمانان آن‌ها جایزه داد
تمیم		۸۰ یا ۹۰	عطارد بن حاجب و...	نزول آیه ان الذین ینادونک...
ثعلبه	سال هشتم			
ثقیف	پس از حصار طائف		عبد یالیل و پسرانش	
ثماله و حدان	بعد از فتح مکه			
جذام	قبل از خیبر	۱ نفر	رفاعة بن زید	فروة بن عمر جذامی عامل روم بود، لذا به محض پذیرش اسلام، رومیان او را اعدام کردند.

		۲ نفر		جرم
	الرقاد بن عمرو بن ربیعہ			جعدہ
خوراندن قلب بہ آنها	قیس بن سلمہ و یزید بن سلمہ	۲ نفر		جعفی
				جهينه
	ابو وهب جیشانی			جیشان
	قیس بن حصین		۴ ماه قبل از وفات پیامبر(ص)	حارث بن کعب
	وائل بن حجر پسدادشاه حضر موت همراه آنان بود			حضر موت
	مالک بن مراره، فهرستاده ملوک حمیر		سال نهم	حمیر
از آنان خواست بیع را ویران و به جای آن مسجد بنا کنند	سلمی بن حنظله	۱۰ و اندی		حنیفه
				خثعم
		۷ نفر بسعدا آمدند	زمان خیبر	خشین

		۱۰ نفر	سال دهم	خولان
		۱۰ نفر	بعد از تبوک	داریون
		۷۰ تا ۸۰ خانوار	هنگام خیبر	دوس
		۱۵ نفر	سال دهم	رهاویون (از مدحج)
	عمرو بن مالک بن قیس	۱ نفر		رؤاس بن کلاب
ارتداد بعد از پیامبر (ص)	عمرو بن معدیکرب	۱۰ نفر		زبید
	ذباب	۱ نفر		سعد العشیره
اسلام آوردن تمام قبیله و ساختن مسجد و گفتن اذان	ضمام بن نعلبه	۱ نفر	سال پنجم	سعد بن بکر
یکی را امیر خود کنید				سعد هدیم
		۱۷ نفر	شوال سال دهم	سلامان
اعطای رهاط	قیس بن نسیبه	۱ نفر		سلیم
نوشتن کتاب برای قبیله بر عدم ظلم و اجبار بر نکاح				شیبان
بر گرداندن لشکر هدف وفد بود		۱۵ نفر	سال هشتم	صداء
		۱۰ واندی		صدف
اقطاع فیدوارضین به آنان	زید الخیر	۱۵ نفر		طبیء

عامر بن صعصعه				در خواست عامر بن طفیل برای شراکت در امر پیامبر(ص)
عبد القیس	رجل منهم	سفیان بن العذیل		
عبد القیس	سال فتح مکه	عبد الله بن عوف الاشج		پیامبر(ص) از آنان خواست که خدمت برسند
عبد القیس(وفد دیگر)	سال نهم	جارود عبدی		
عبس	۹ گروه	میسرة بن مسروق و...		عدم در خواست هجرت از آنان
عذره	سال نهم	۱۲ نفر		علت این که به تحیت اسلام سلام نکردند را پرسید.
عقیل بن کعب		ربیع بن معاویه و خفاجه و مطرف		اعطای عقیق به آنها
عنس	۱ نفر	ربیعه		
غافق		جلیحه بن شجار		اسلام آورده و صدقات خود را در مکانی جمع کرده بودند
غامد	ماه رمضان	۱۰ نفر		نزول در بسقع غرقد

غسان	۱۰ رمضان	۱۳ نفر	قومشان اسلام نیاورد
فزاره	سال نهم	خارجه بن حصن	در خواست دعا برای باران
قشیر بن کعب	بعد از حنین	ثور بن عروه	
کلاب	سال پنجم	۱۳ نفر لبید بن ربیعہ و جبار بن سلمی	اسلام را قبل از آمدن پذیرفته بودند
کلب			
کنانه	قبل از تبوک	وائله بن اصقع	بیعت علی ما احببت و کرهت
کنده		۱۰ اندی اشعث بن قیس	پیامبر (ص) از آنان خواست لباس‌های مخصوص را از تن بیرون آورند
محارب	سال دهم	۱۰ نفر سواء بن الحارث و...	طلب دعا برای باران
مراد		فروة بن مسیک	
مره	سال نهم	۱۰ نفر الحارث بن عوف	طلب دعا برای باران
مزینہ	رجب سال پنجم	۱۴ خزاعی بن عبد نهم	استفاده از شعر حسان
مهرة		مهري بن ایض	کتابی برای آنها نوشت که غارت نمی‌شوند

نجران	۱۴ نفر	العاقب	بیامبر (ص) به آنان نامه نوشت، سپس آمدند
نخع	۲ نفر	ارطاة بن شراحیل - الجهیش	بیعت از طرف قوم خودشان
نخع (وفد دیگر)	۲۰۰ نفر		قبلاً با معاذ در یمن بیعت کرده بودند
هلال بن عامر	۱ نفر	عبد عوف	
همدان		قیس بن مالک بن سعد	بر قومش ریاست داد

وفودی که قبل از فتح مکه آمدند عبارتند از:

عبس، سعد العشیره، جهینه، مزینه، سعد بن بکر، اشجع، خشین، اشعرون، سلیم، دوس، اسلم و جذام.

پی نوشت ها:

- ۱- ابن ندیم: فهرست، ص ۳۳.
- ۲- همان، ص ۱۱۲.
- ۳- همان، ص ۱۰۹.
- ۴- نجاشی: رجال النجاشی، ص ۶۵.
- ۵- همان، ص ۲۴۳.
- ۶- همان، ص ۴۱۸؛ شیخ آقابزرگ تهرانی: الذریعه، ج ۲۵، ص ۱۲۲.
- ۷- شامی: سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۹.
- ۸- سزگین: تاریخ التراث العربی، ج ۲، ص ۱۰۰؛ جونز، مارسدن: مقدمه کتاب مغازی الواقدی.
- ۹- ابن سعد، محمد: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۸.
- ۱۰- کتاب البخاری: کتاب الوکاله، حدیث ۲۱۴۲، و کتاب الهیبه، حدیث ۲۴۱۷.
- ۱۱- بیهقی، ابوبکر، احمد بن حسین: دلائل النبوه، ج ۵، ص ۲۹۹؛ الذهبی، محمد بن احمد: سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۶۳.
- ۱۲- ابن هشام، محمد بن عبدالملک: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۳.
- ۱۳- محمد بن جریر طبری: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۹۲.
- ۱۴- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۴.
- ۱۵- همان، ص ۲۴۸.
- ۱۶- ابن هشام: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۵.
- ۱۷- تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۸۵، و ج ۳، ص ۱۲۸.
- ۱۸- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۵۸.
- ۱۹- همان، ص ۲۶۱.
- ۲۰- همان، ص ۲۳۲.
- ۲۱- صحیح البخاری: کتاب الوکاله، حدیث ۲۱۴۲، و کتاب الهیبه، حدیث ۲۴۱۷.
- ۲۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۸۴.
- ۲۳- ابن کثیر، ابوالفداء: البداية و النهایه، ج ۵، صص ۳۶، ۳۸، ۴۰.
- ۲۴- دلائل النبوه، ج ۶، ص ۲۹۹.
- ۲۵- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۶۴.
- ۲۶- البداية و النهایه، ج ۵، ص ۵۵.
- ۲۷- سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۱۶.

- ۲۸- فهرست، ص ۱۰۹
- ۲۹- همان، ص ۱۱۴
- ۳۰- ابن حجر عسقلانی: الاصابة فی تمييز الصحابة، ج ۲، صص ۹۵، ۱۲۰، ۲۲۲، ۴۶۲ و ج ۵، صص ۴۶۳، ۴۸۶، ۵۰۳ و ج ۶، صص ۲۳۷، ۶۰۴
- ۳۱- خلیفه بن خیاط: تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۴۵
- ۳۲- تاریخ الطبری، ج ۳، صص ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۴ و ۱۴۵
- ۳۳- همان، صص ۱۳۰ - ۱۳۹
- ۳۴- نویری: نهاية الارب، ج ۱۸، ص ۱
- ۳۵- البداية و النهایه، ج ۵، ص ۵۹
- ۳۶- البداية و النهایه، ج ۱، ص ۹۵: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۶۶
- ۳۷- البداية و النهایه، ص ۹۰: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۹
- ۳۸- همان
- ۳۹- البداية و النهایه، ص ۹۱: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۲
- ۴۰- البداية و النهایه، ص ۹۳: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۹
- ۴۱- البداية و النهایه، ص ۹۳: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۵
- ۴۲- الشامی، محمد بن یوسف: سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۸۲
- ۴۳- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۶۰: سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۵۴
- ۴۴- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۶۰
- ۴۵- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۲: المنتظم، ج ۳، ص ۲۱۷
- ۴۶- نویری: نهاية الارب، ج ۱۸، ص ۳
- ۴۷- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۵۹
- ۴۸- همچون قبيله عبدالقیس، الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۸
- ۴۹- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۸
- ۵۰- همان، ج ۶، ص ۲۸۵
- ۵۱- همان، ج ۱، ص ۲۲۸
- ۵۲- همان، ج ۱، ص ۲۶۴
- ۵۳- همان، ج ۱، ص ۲۶۱
- ۵۴- البداية و النهایه، ج ۵، ص ۱۰۶
- ۵۵- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۴: الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۸
- ۵۶- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۵
- ۵۷- همان، ص ۵۶۶
- ۵۸- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۴۹
- ۵۹- همان، ج ۶، ص ۳۲۱
- ۶۰- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۳
- ۶۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۳۸
- ۶۲- همان، ج ۲، ص ۵۴۰
- ۶۳- همان
- ۶۴- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۵
- ۶۵- همان، ج ۱، ص ۲۲۵
- ۶۶- صحیح البخاری: کتاب العتق، حدیث ۲۳۵۴
- ۶۷- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۸۷
- ۶۸- جامه‌ای که از ابریشم و زر بافته باشند و دارای خطوط زرد باشد
- ۶۹- صحیح البخاری: کتاب الجمعة، حدیث‌های ۸۳۷ و ۸۹۶
- ۷۰- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۶۰
- ۷۱- التراتیب الاداریه، ج ۱، ص ۵۶
- ۷۲- مجتمع المدينة فی عهد الرسول(ص)، ص ۱۹۴. به نقل از ابن حجر، ج ۴، ص ۳۰۵
- ۷۳- همان، ج ۱، ص ۲۳۹
- ۷۴- همان، ص ۲۵۰
- ۷۵- همان، ج ۱، ص ۲۴۰
- ۷۶- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۷: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۶
- ۷۷- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۸: تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۴۱
- ۷۸- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۹
- ۷۹- همان، ص ۲۴۵
- ۸۰- همان، ص ۲۵۹
- ۸۱- همان، ص ۲۶۱
- ۸۲- همان، ص ۲۵۱
- ۸۳- همان، ص ۲۴۹
- ۸۴- همان، ج ۱، ص ۲۵۰
- ۸۵- همان، ص ۳۴۹
- ۸۶- عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۲۸
- ۸۷- همان، ص ۳۲۴
- ۸۸- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۹
- ۸۹- همان، ص ۲۵۴: عیون الاثر، ج ۲، ص ۳۲۱: نهاية الارب، ج ۱۸، صص ۹۰، ۹۶
- ۹۰- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۳
- ۹۱- فتوح البلدان، ص ۳۵
- ۹۲- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۹
- ۹۳- همان، ص ۲۶۷
- ۹۴- همان، ص ۲۲۶
- ۹۵- همان، ص ۲۲۲
- ۹۶- همان، ص ۲۴۹
- ۹۷- همان، صص ۲۳۹، ۲۵۴
- ۹۸- کتاب البخاری، کتاب الاذان، حدیث ۵۹۲

- ۹۹- الطبقات الكبرى، ج ۱، صص ۲۲۸ و ۲۵۶.
 ۱۰۰- همان، ص ۲۴۹.
 ۱۰۱- كتاب البخارى، بدء الخلق، حديث ۲۹۵۳.
 ۱۰۲- الاصابه، ج ۵، ص ۵۰۳.
 ۱۰۳- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، صص ۲۸۵ و ۲۵۲.
 ۱۰۴- همان، ص ۲۹۶.
 ۱۰۵- سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۶۵.
 ۱۰۶- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۵.
 ۱۰۷- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۲۹۸.
 ۱۰۸- مسند احمد، باقى مسند المكثرين، حديث ۱۴۲۲۵.
 ۱۰۹- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۶.
 ۱۱۰- همان، ص ۲۶۹.
 ۱۱۱- صحيح البخارى، كتاب الايمان، حديث ۵۱؛ كتاب المغازى، حديث ۴۰۲۰.
 حنتم: انا يصيغ من طين و شعر و دم؛ دباء: انا يصيغ من القرع؛ نقير: جذع الشجر ينقر و يتخذ واء؛ مزقت: انا يطلى بالزفت او القار.
 ۱۱۲- سيرة ابن هشام، ج ۴، ص ۵۴۱.
 ۱۱۳- همان، ص ۵۴۰.
 ۱۱۴- همان، ج ۲، ص ۵۸۵.
 ۱۱۵- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۳۳۱.
 ۱۱۶- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۰.
 ۱۱۷- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۲۹۹.
 ۱۱۸- الاصابه، ج ۲، ص ۱۷۱.
 ۱۱۹- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۳۷۰.
 ۱۲۰- همان، ص ۳۲۳.
 ۱۲۱- همان، ص ۲۸۷.
 ۱۲۲- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۳.
 ۱۲۳- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۳۱۶.
 ۱۲۴- همان.
 ۱۲۵- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۴.
 ۱۲۶- همان، ص ۲۳۵.
 ۱۲۷- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۳۱۵.
 ۱۲۸- همان، ص ۳۱۶.
 ۱۲۹- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۹؛ سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۳۳۴.
 ۱۳۰- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۹.
 ۱۳۱- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۳۵۲.
 ۱۳۲- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۶۲.
 ۱۳۳- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۶۸.
 ۱۳۴- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۳۴۵.
 ۱۳۵- همان، ص ۲۶۹.
 ۱۳۶- همان، ص ۳۴۸.
 ۱۳۷- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۸.
 ۱۳۸- همان، ص ۲۳۰.
 ۱۳۹- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۰.
 ۱۴۰- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۸.
 ۱۴۱- همان، ص ۲۵۰.
 ۱۴۲- الاصابه، ج ۲، ص ۹۵.
 ۱۴۳- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۶۰.
 ۱۴۴- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۰.
 ۱۴۵- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۵۲۴.
 ۱۴۶- همان، ص ۵۵۷.
 ۱۴۷- مسند احمد، ج ۳، ص ۴۳۲.
 ۱۴۸- صحيح البخارى، كتاب العلم، ج ۱، باب ۶۸ تحريض النبى وفد عبدالقيس.
 ۱۴۹- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۹۴؛ تاريخ الطبرى، ج ۳، ص ۱۲۸.
 ۱۵۰- تاريخ الطبرى، ج ۳، ص ۲۸۲.
 ۱۵۱- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۶۴.
 ۱۵۲- همان، ص ۵۹۲.
 ۱۵۳- همان، ص ۵۹۱.
 ۱۵۴- همان، ص ۵۹۵.
 ۱۵۵- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۲۷۰.
 ۱۵۶- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۶؛ فتوح البلدان، ص ۹۳.
 ۱۵۷- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۹۳.
 ۱۵۸- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۸.
 ۱۵۹- همان، ص ۲۶۷.
 ۱۶۰- همان، ص ۲۶۹.
 ۱۶۱- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۲۹۸.
 ۱۶۲- الطبقات الكبرى، ج ۱، صص ۲۳۲ و ۲۶۶.
 ۱۶۳- همان، صص ۲۲۰ و ۲۶۸.
 ۱۶۴- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۹؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۰۴.
 ۱۶۵- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۵.
 ۱۶۶- همان، ص ۲۶۶.
 ۱۶۷- سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۲۶۴.
 ۱۶۸- سبل الهدى و الرشاد، ج ۶، ص ۲۷۴.
 ۱۶۹- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۷.
 ۱۷۰- همان، ص ۲۲۸.
 ۱۷۱- همان، ص ۲۳۰.
 ۱۷۲- همان، ص ۲۲۲.
 ۱۷۳- همان، ص ۲۴۲.
 ۱۷۴- همان، ص ۲۴۷.
 ۱۷۵- همان، ص ۲۳۳.
 ۱۷۶- عمدة القارى، ج ۱، ص ۳۱۰.

- ۱۷۷- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۹.
 ۱۷۸ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۴۳.
 ۱۷۹- همان، ص ۴۰۵.
 ۱۸۰- همان.
 ۱۸۱- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۴۰۲.
 ۱۸۲- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۹.
 ۱۸۳- الطبقات الكبرى، ج ۱، صص ۲۰۴، ۲۵۳ و ۲۶۱.
 ۱۸۴- همان، ص ۲۴۹.
 ۱۸۵- واقدی: مغازی، ج ۳، ص ۹۶۸؛ مسند احمد: مسند الشاميين، حديث ۱۷۲۳۵.
 ۱۸۶- الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۴۴۸.
 ۱۸۷- همان، ج ۱، ص ۶۲۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۱.
 ۱۸۸- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۴؛ تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۱۳۰.
 ۱۸۹- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۱۴.
 ۱۹۰- تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۱۳۶.
 ۱۹۱- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۹۴؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۶.
 ۱۹۲- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۹۶.
 ۱۹۳- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۴۹.
 ۱۹۴- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۱.
 ۱۹۵- تاريخ الطبري، ج ۳، صص ۲۲۸، ۳۱۸.
 ۱۹۶- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۹۷.
 ۱۹۷- صحيح البخاري، كتاب المغازی، حديث ۳۹۶۳.
 ۱۹۸- همان، كتاب الاذان، حديث ۵۹۲.
 ۱۹۹- سيرة ابن هشام، ص ۵۸۳.
 ۲۰۰- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۴.
 ۲۰۱- ابن حجر: فتح الباری، ج ۱۶، ص ۲۱۹.
 ۲۰۲- صحيح البخاري: كتاب المغازی، حديث ۴۰۱۹؛ كتاب تفسير القرآن، حديث ۴۴۶۷.
 ۲۰۳- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۷؛ سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، صص ۲۷۰، ۳۲۳.
 ۲۰۴- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۹۸.
 ۲۰۵- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۳.
 ۲۰۶- فتوح البلدان، صص ۴۴، ۹۳ و ۹۸.
 ۲۰۷- سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۳۴.
 ۲۰۸- نویری در نهاية الارب داستانی درباره اهمیت این نامه‌ها آورده است.
 ۲۰۹- فتوح البلدان، ص ۸۰.
 ۲۱۰- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۳۱۹.
 ۲۱۱- همان، ص ۲۴۲.
 ۲۱۲- همان، ص ۲۸۷.
 ۲۱۳- همان، صص ۲۸۷، ۳۴۹.
 ۲۱۴- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۴۳.
 ۲۱۵- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۰.
 ۲۱۶- همان، ص ۲۳۱.
 ۲۱۷- همان، ج ۱، ص ۲۴۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۱۵.
 ۲۱۸- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۰؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۱۴.
 ۲۱۹- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۰۵.
 ۲۲۰- همان.
 ۲۲۱- همان.
 ۲۲۲- همان، ص ۲۰۶.
 ۲۲۳- همان، ص ۲۰۸.
 ۲۲۴- همان.
 ۲۲۵- همان، ص ۲۰۹.
 ۲۲۶- همان.
 ۲۲۷- همان.
 ۲۲۸- همان.
 ۲۲۹- همان.
 ۲۳۰- همان، ص ۲۱۸.
 ۲۳۱- همان، ص ۲۰۶.
 ۲۳۲- همان، ج ۱، صص ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۳، ۲۷۴ و ۲۸۵.
 ۲۳۳- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۸۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۲۶۲.
 ۲۳۴- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۲.
 ۲۳۵- همان، ص ۲۳۰.
 ۲۳۶- همان، ص ۲۵۷.
 ۲۳۷- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷۷؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۴۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۵۸.
 ۲۳۸- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۵۹.
 ۲۳۹- همان، ص ۲۳۴.
 ۲۴۰- فتوح البلدان، ص ۹۸.
 ۲۴۱- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۳۹.
 ۲۴۲- صحيح البخاري: كتاب الجهاد و السير، حديث ۲۸۲۵.
 ۲۴۳- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۶۴.
 ۲۴۴- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۶۰.
 ۲۴۵- آل عمران (۳) آیه ۵۹ به بعد، تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۸۲.
 ۲۴۶- حجرات (۴۹)، آیه ۱۷.
 ۲۴۷- الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۲۲۳.
 ۲۴۸- همان، ص ۲۲۴؛ سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۶۷.
 ۲۴۹- سيرة ابن هشام، ج ۲، ص ۵۶۹.